



در آزادی مطلق می نویسم

روزنامه کارگزاران ۸ خرداد ۱۳۸۷
(ادب ایران)

امیرحسین خورشیدفر: بعد از دو مجموعه داستان «کنسرت تارهای ممنوعه» و «عطر فرانسوی» در سال ۱۳۸۵ اولین رمان (شاید داستان بلند) **حسین مرتضاییان آبکنار** به نام «عقرب روی پله‌های راه‌آهن اندیمشک» منتشر شد. اولین رمان این نویسنده ۴۲ ساله مورد توجه منتقدان قرار گرفت و در سال ۸۶ برنده جایزه‌های ادبی مهرگان، گلشیری و ادبیات متفاوت واو شد. اما مجوز این اثر که اتفاق نظر در مورد ارزش و کیفیت ادبی آن دست‌کم در آثار منتشر شده سه، چهار سال اخیر ادبیات داستانی ایران بی‌سابقه بود، به طرز غیر منتظره‌ای از طرف وزارت ارشاد برای چاپ سوم لغو شد. درباره این اتفاق و وضعیت کنونی نشر و سیاست‌های وزارت ارشاد با حسین مرتضاییان آبکنار گفت‌وگو کردم. در طول ماه‌های گذشته واکنش‌های مختلف و مستمری را درباره وضعیت فعلی نشر ادبیات داستانی در ایران شاهد بوده‌ایم. مسوولان ارشاد هم در مواردی به انتقادات پاسخ داده‌اند. با این وجود به نظر می‌رسد که پرونده این بحث همچنان گشوده است. شاید يك راهکار گفت‌وگوی مستقیم سیاست‌گذاران و مسوولان با نویسندگانی از طیف‌های مختلف فکری باشد.

س: توقیف و لغو مجوز رمان «عقرب...» اصلاً اطلاع‌رسانی نشد و تا امروز هم خیلی‌ها از آن بی‌اطلاعند.

ج: راستش قبل از آنکه دو جایزه ادبی مهرگان و گلشیری برگزار شوند چاپ دوم کتاب در بازار تمام شده بود. متأسفانه ناشر کمی برای چاپ سوم آن تعلل کرد. در همین مدت جایزه‌ها هم برگزار شد و طبعاً خیلی‌ها می‌خواستند این کتاب را بخرند اما روی پیشخوان کتاب‌فروشی‌ها نبود. بعد از دو ماه که مراحل چاپ سوم انجام شد و کتاب به دست‌مان رسید، دو روز بعدش از ارشاد تماس گرفتند و گفتند مجوز این کتاب باطل است! فکر کردیم شاید

سوء تفاهم شده یا اشتباهی در کار است. ناشر هم به بهانه اینکه صحافی کتاب ایراد دارد تعدادی از کتاب‌ها را که پخش شده بود، پس گرفت و گذاشت توی انبار. گفتیم شاید با حرف زدن درست شود. ناشر در جلسه‌ای با مسئولان ارشاد حرف زد اما گویا بی‌نتیجه بود. تصمیم گرفتیم این قضیه فعلاً رسانه‌ای نشود تا اگر راهی برای نجات این کتاب وجود دارد تحت تاثیر اتفاق‌های حاشیه‌ای قرار نگیرد. ما که به دنبال هیاهو و جنجال بیهوده نیستیم. بعد گفتیم صبر کنیم و حتماً تا نمایشگاه کتاب قضیه حل و فصل می‌شود. اما متأسفانه نمایشگاه کتاب هم گذشت و این مشکل حل نشد و اجازه ندادند که این کتاب در نمایشگاه هم عرضه شود. ظاهراً در طول نمایشگاه هم خیلی‌ها آمده‌اند به غرفه نشر نی و «عقرب...» را خواسته‌اند و چند جور جواب شنیده‌اند مثلاً اینکه چند مورد سانسوری دارد و باید آن موارد اعمال شود تا دوباره چاپ بشود!

س: چاپ اول «عقرب...» چقدر اصلاحیه داشت؟

ج: هیچ، اصلاً. تا به حال هیچ‌کدام از کتاب‌های من اصلاحیه نداشته‌اند. نمی‌دانم شاید به قول بعضی‌ها خوش‌شانسی بوده یا اینکه در موقعیت خوبی به ارشاد رفته. اما حتی يك كلمه هم از «عقرب...» حذف نشده.

س: فکر می‌کنم لغو مجوز يك کتاب برای چاپ سوم تا به حال سابقه نداشته باشد.

ج: من هم یادم نمی‌آید. مواردی بوده که بعد از چاپ کتاب، جلوی چاپ دومش را گرفته‌اند. اما چاپ سوم را یادم نمی‌آید.

س: «عقرب...» حتی جزء نامزدهای نهایی جایزه ادبیات دفاع مقدس بود. رسانه‌ها و منتقدان هم واکنش مثبتی نشان دادند و خوشبین شدند که مثنی متولیان فرهنگی اصلاح شده اما یکی دو روز بعد از اعلام اسامی نامزدها گفتند اشتباه شده و کتاب شما از لیست در آمد.

ج: اتفاقاً از دوستی شنیدم که «عقرب...» کاندیدای کتاب سال هم بوده اما بلافاصله دو ساعت بعد از اعلام آن، از لیست نهایی حذف می‌شود! یکی از اصلی‌ترین دلایل سانسور، نگاه تك‌منظری است. به نظر من این تصور اشتباه است که روایت‌های متفاوت و فردی از يك پدیده ممکن است به قداست یا شأن آن لطمه بزنند. نمونه‌ای که همه‌مان حتماً چند موردش را دیده‌ایم برخوردی است که هنرمندان غربی با شخصیت حضرت مسیح دارند. فیلم‌ها و داستان‌های متفاوت و بی‌شماری در مورد مسیح ساخته و نوشته شده است. گاهی حتی چیزهایی به او نسبت داده‌اند که بر اساس روایت‌های مذهبی یا تاریخی دقیق و درست نیست یا حتی می‌توانیم بگوییم منطبق بر مذهب یا تاریخ یا اسطوره نیست. اما آیا این نگاه‌های متفاوت چیزی از زیبایی و تقدس مسیح کم کرده؟ به نظر من، هیچ. یعنی تعداد روایت‌های شخصی و فردی باعث نمی‌شود که پدیده‌ای آسیب ببیند یا تحلیل برود. در جهان متکثر، شما باید بپذیرید که نظراتان متعلق به خودتان است و نمی‌توانید آن را نظر غالب بدانید. یعنی نمی‌توانید با حذف و سانسور صداهای دیگر، دیگران را مجبور کنید که سکوت کنند تا نظر شما شنیده شود. پدیده جنگ هم مستثنا نیست.

س: ایجاد این فضا در ادبیات احتمالاً تنها به کمتر شدن ادبیات جدی و تأمل‌برانگیز خواهد انجامید. به خصوص در مورد ادبیات جنگ که این سیاست سال‌هاست اعمال می‌شود. همه ما معتقدیم که سهم و حضور

جنگ در ادبیات جدی ما ناچیز است. در حالی که شاید طرح يك تجربه مشترك که عملاً تمام مناسبات زندگی ما را در دو دهه گذشته تحت تاثیر قرار داده فقط از طریق ادبیات فهم می‌شود.

ج: برای نگارش همین ادبیات جنگ و دفاع مقدس خرج زیادی شد و يك نوع ادبیات رقیق سفارشی تولید شد (به جز موارد استثنا) سال‌ها قبل حتی به خود من هم پیشنهاد شد رمانی جنگی بنویسم که نپذیرفتم اما خب عده‌ای این پیشنهادها را پذیرفتند و نوشتند. طبق آمار می‌گویند سه‌هزار عنوان کتاب درباره جنگ و دفاع مقدس در ایران منتشر شده! کم نیست. پیش از آنکه پدیده جنگ و پیامدهای آن در آدم‌ها رسوب کند، پیش از آنکه آدم‌ها این تجربه از سر گذرانده را هضم کنند تا بعد بتوانند از زوایای تازه به آن نگاه کنند، با عجله و شتابی عجیب، انبوهی کار سفارشی بد نوشته شد. البته از استثنایا حرف نمی‌زنم. منظورم همان انبوه کتاب‌های کم‌ارزش است. خب، سه هزار عنوان کتاب دفاع مقدس منتشر شده. اگر این کتاب‌ها قدرتمند و تاثیرگذار بودند و تعهد یا رسالتی را که برایشان قائلند به انجام رسانده بودند قاعدتاً نباید از يك داستان کوچک که با نگاه متفاوتی نوشته شده، این قدر بترسند و واکنش نشان بدهند. اتفاقی که برای «عقرب...» افتاد نشان می‌دهد که آن سه هزار عنوان کتاب انگار تاثیرگذار نبوده‌اند چرا که شاید در روایت‌شان صادق نبوده‌اند، یا از منظری تنگ به جهان نگاه کرده‌اند، و یا از نظر تکنیکی بسیار ضعف داشته‌اند. به همین دلیل است که بسیاری از آثار در قفسه‌های ادارات و مراکز دولتی خاک می‌خورند و «دارند خوانده نمی‌شوند!»

س: در چند ماه گذشته خیلی از نویسندگان و اهل ادبیات به وضعیت ممیزی و نشر کتاب اعتراض کردند. البته ثمری نداشت و اعتنایی نشد.

ج: من از اساس با سانسور مشکل دارم. به نظرم با هر دلیل و توجیهی، کار بیهوده و عبثی است. به جای آن، با این همه نیرو و پول می‌شد و می‌شود مثلاً آسفالت کلی خیابان را ترمیم کرد. شعار کار فرهنگی و مثلاً ساخت کتابخانه و از این چیزها را نمی‌دهم. کسانی که نگاه تک‌بعدی دارند و از همان منظر محدود خود درباره آثار قضاوت می‌کنند نباید تصمیم‌گیران ادبیات باشند. مامور ممیزی با شگردها و انواع روایت آشنا نیست، نسبی‌گرایی و عدم قطعیت را درک نمی‌کند، ولی درباره داستان نظر می‌دهد و قضاوت می‌کند! معلوم است که يك جای کار اشتباه است. برخورد هایشان نشان می‌دهد که نمی‌دانند با تخیل و روایت طرف شده‌اند. ادبیات و داستان يك تخصص است. تخصصی شدن هر بحثی به این معنی است که ما وارد سطح بالاتری شده‌ایم و نمی‌توانیم بدون دانش در مورد آن اظهار نظر کنیم. من نمی‌توانم درباره فیزیک یا فقه نظر بدهم یا قضاوت کنم و اگر نظر بدهم همین قدر افتضاح می‌شود.

س: اتفاقاً یکی از مسئولان در یکی از نشست‌های خبری‌اش به نویسندگان پیشنهاد کرده است که خودسانسوری کنند.

ج: چیزی که من در تمام این سال‌ها همواره درمقابل آن مقاومت کرده‌ام خودسانسوری است. موقع نوشتن نه به مخاطب فکر کرده‌ام نه به چاپ اثر. برخلاف نظر وزیر ارشاد من فکر می‌کنم نویسندگان حداقل در این عرصه باید با خودشان صادق باشند. خصوصی‌ترین و شخصی‌ترین عرصه ما نوشتن است. اینجا جایی است که نویسنده باید به خودش وفادار باشد. اگر در خلوت فردی‌مان هم خودمان را سانسور کنیم چه چیزی از ما باقی می‌ماند؟ به نظر من مقاومت اصلی و بعدی در مقابل سانسور بیرونی است. امیدوارم بتوانم تا آخرین لحظه‌ای که می‌نویسم بر سر این حرف بمانم: من هیچ‌گاه حتی در مقابل حذف يك کلمه از داستانم کوتاه نخواهم آمد.

س: به هرحال این سیاستی است که امروز اعمال می‌شود. مشکل دیگر اینجاست که متولیان فرهنگی تفاوتی بین آثار ادبی جدی و مبتذل قائل نیستند.

ج: اگر منظور این است که بستر فرهنگی فعلی اینگونه ایجاب می‌کند و باید برای ادامه دادن، گاهی اغماض کرد و به حداقل‌هایی تن داد، نه موافق نیستم. این همان اما و اگر قائل شدن برای آزادی است. تن دادن به حداقل‌ها تبعاتش مدام بیشتر و بیشتر می‌شود و دوباره به همین جایی می‌رسیم که هستیم. سوال من این است: چه کسی می‌تواند این خط و مرز اغماض را مشخص کند؟ یکی می‌گوید دو سانت یکی می‌گوید يك سانت یکی می‌گوید تا فلان جا دیگری می‌گوید تا بهمان جا. کدام درست است؟ معیار کیست و کجاست؟ و چرا؟ دیگر اینکه، قرار نیست حالا که صف طولانی شده شبیه نامه اتحادیه یا نظرات بعضی از نویسندگان اعتراض کنیم و بگوییم کیوسک‌ها را زیاد کنند تا کارمان زودتر راه بیفتد و زیاد معطل نشویم! بحث من این است که کیوسک‌ها را باید برچید. نتیجه این راه‌حل‌ها که مد نظر بعضی‌هاست، همان برخوردهای سلیقه‌ای است. من واقعاً در عجبم. مگر این مدل رفتار فرهنگی چندین بار در تاریخ تکرار نشده؟ در زمان‌ها و مکان‌ها و فرهنگ‌های مختلف؟ مگر نتیجه آن را ندیده‌ایم؟ مگر آینده‌اش مثل روز روشن نیست؟ چرا از تاریخ، آن هم این قدر واضح و شفاف، عبرت نمی‌گیریم. آیا در طول تاریخ بشر حرفی هست که با وجود فشار و سانسور، بالاخره زده نشده باشد؟ کتابی هست که نوشته شده باشد ولی چاپ نشده باشد؟ حتی با وقفه صد ساله. (مارکی دوساد را به یاد بیاورید.) آیا فیلمی هست که ساخته شده باشد ولی بالاخره در زمانی دیده نشود؟... من معتقدم هیچ اثری در جهان نخواهد بود که زمانی بالاخره چاپ نشود. هر اثری بالاخره در زمانی دیگر، در مکانی دیگر، در فضای فرهنگی دیگر، سرانجام بیرون خواهد آمد. جهان پُر است از کتاب‌ها و عکس‌ها و فیلم‌های ممنوعه. فقط می‌توان مقطعی و موقتی جلوی بعضی چیزها را گرفت.

س: با توجه به این اعتراض‌ها آیا راه‌حلی هم می‌بینید؟

ج: ای‌کاش مدیران نصیحت‌ها را می‌پذیرفتند. به این اعتراض‌های تند و آرام توجه می‌کردند. اما متأسفانه اعتنا نکردند. به نظر من ما نباید تحت هیچ شرایطی تن به سانسور بدهیم. چه خودسانسوری و چه سانسور بیرونی. من کار بعدی‌ام را می‌نویسم. در آزادی مطلق می‌نویسم. انگار نه انگار که سانسوری هست. حال چه مجوز بگیرد و چه نگیرد. راستش جامعه و زندگی اجتماعی به اندازه کافی ما را وادار به دروغ گفتن می‌کند. (تصور کنید از فردا هیچ‌کس دروغ نگوید!) اما من در عرصه نوشتن که خیلی خصوصی و شخصی است، نمی‌خواهم دروغ بگویم. خب حالا من شاکم. من به عنوان سرباز در دوران خدمت، اجباری به جنگ رفتم و نه داوطلبانه، اما حالا که رفته‌ام و جنگ را تجربه کرده‌ام از آنها می‌پرسم چرا نمی‌گذارند روایت فردی خودم را بگویم؟ تجربه ملموسم را. چرا تحمل ندارید روایت شخصی من را بشنوید؟ «عقرب...» نگاه من است به جنگ. آیا باید حذف شود. من در موقعیتی قرار گرفته‌ام و چیزهایی دیده‌ایم، آیا باید وانمود کنم همان‌هایی را دیده‌ام که دیگران می‌گویند یا دیده‌اند؟ من نمی‌توانم دروغ بگویم. این تجربه من بوده و نمی‌توانم آن را با تجربه دیگران عوض کنم. درست است تجربه‌ای به اجبار بوده ولی دیگر جزئی از زندگی من شده. آبکناری که آن چیزها را دیده با آبکناری که اگر آن چیزها را نمی‌دید خیلی فرق می‌کند. چه کسی می‌تواند ادعا کند کدام روایت درست است؟ بخواهیم یا نخواهیم خرده‌روایت‌های بی‌شماری هست. نمی‌دانم چرا باید به کلان‌روایت اعتماد کنیم یا تن بدهیم. این کتاب را به عنوان خرده روایت من بشنوید. من نمی‌گویم که بپذیرید یا نگاهتان را شبیه آن کنید. نویسنده می‌خواهد يك مضمون یا موقعیت یا شخصیت را نشان بدهد نه آنکه به کسی بقبولاندش. چرا می‌خواهید او را حذف کنید؟ کتاب من اگر تکذیب یا تمجید جنگ بود به هیچ دردی نمی‌خورد. کسی که ادبیات را نمی‌شناسد و کارشناس نیست اثر مرا به یکی از این دو

تقلیل می‌دهد. داستان من يك اثر واکنشی نیست. بلکه به تصویر کشیدن و نشان دادن است. نشان دادن جنگ یا هر چیز دیگر، رمز ماندگاری آن است نه تکذیب و تایید آن. برای همین است که بوف کور هدایت مهم‌تر از رمان حاجی آقا است.

س: بعد از لغو مجوز کتاب‌تان چه واکنش‌هایی دیدید؟

ج: خب عده‌ای به اندازه خود من متأسف شدند. عده‌ای به دنبال دلیلش بودند که چرا. آن هم چاپ سوم! شاید باور نکنید اما عده‌ای هم وقتی شنیدند که کتاب توقیف شده، تبریک گفتند! می‌دانید یعنی چی؟ یعنی با این حرکت‌ها گاهی کتاب بیشتر رونق می‌گیرد و بیشتر دیده می‌شود! نایاب می‌شود، زیراکس می‌شود، در اینترنت پخش می‌شود... یعنی ارشاد گاهی بیخودی باعث شهرت يك کتاب و نویسنده‌اش می‌شود. این بزرگ‌ترین ضربه به نویسنده و اثرش است. من اگر کتابم این‌طور و به این دلایل مورد توجه قرار بگیرد اصلاً برایم خوشایند نیست. هیچ‌وقت. خوشبختانه پیش از این اتفاقات کتاب دیده شد، خوانده شد، نقد شد و آخرش هم... بگذریم...